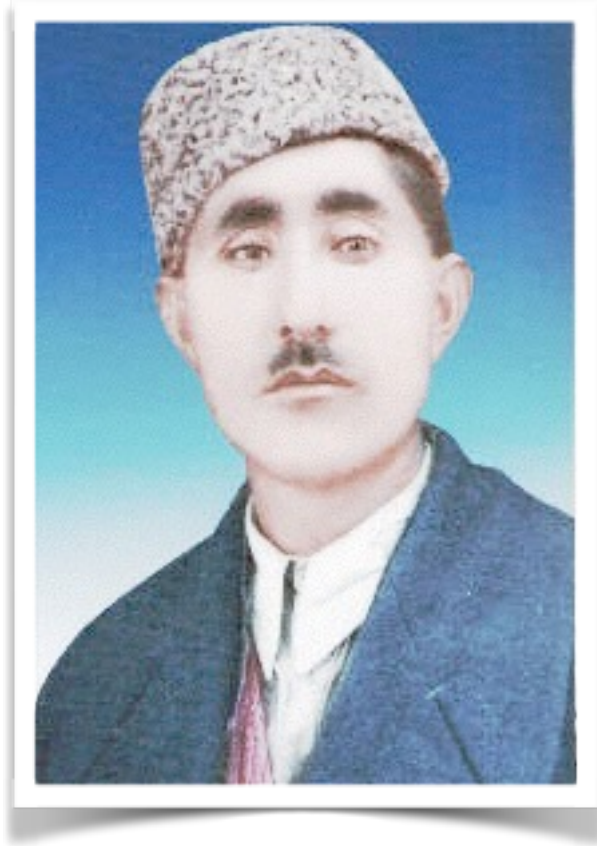
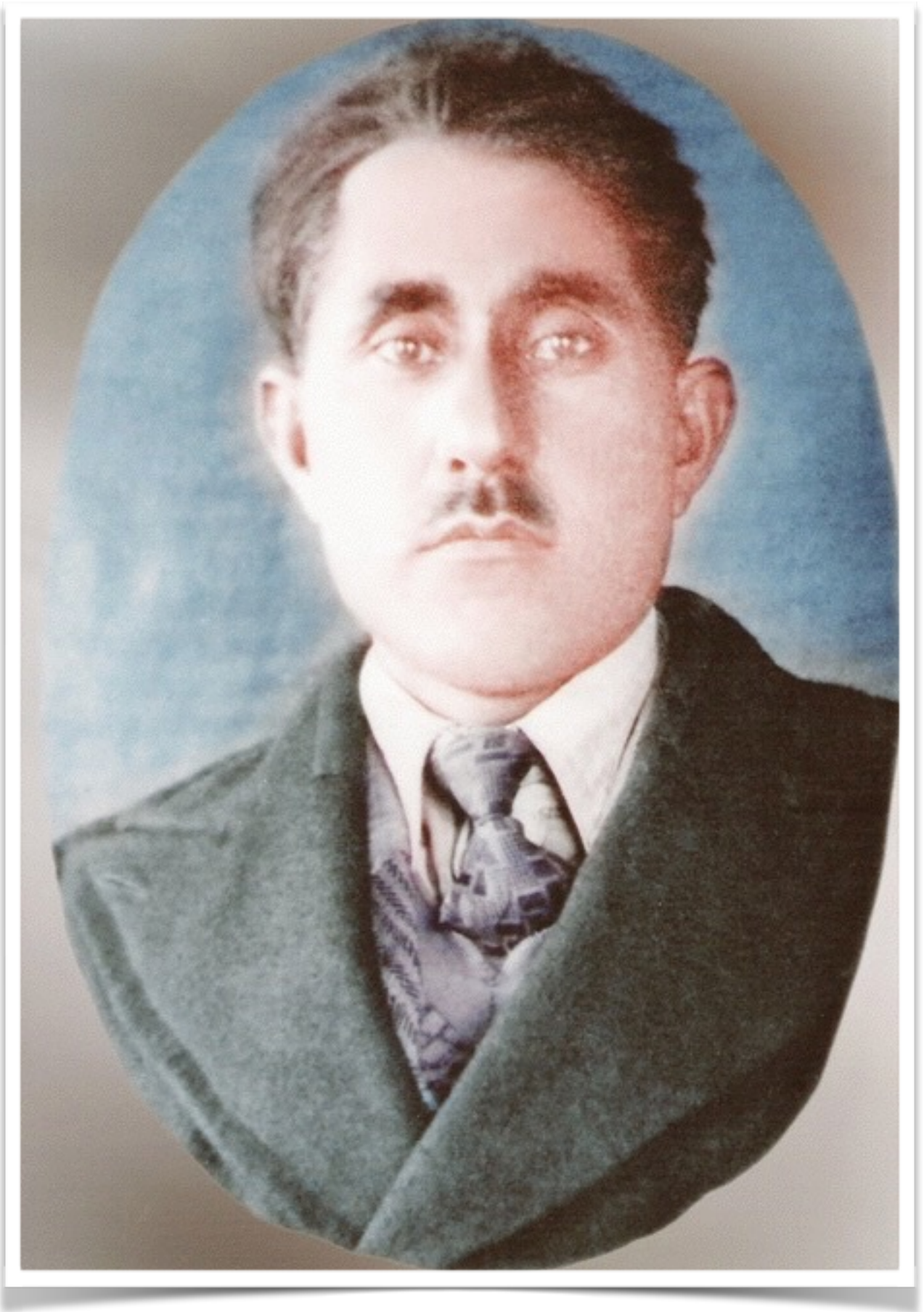


يکصد مين سالگرد تولد ميرزا عبدالملک خان غوری



ميرزا عبدالملک غوری



میرزا عبدالملک با لباس مأموریت



میرزا عبدالملک ارباب دوست محمد بانگی

گرد آورنده مطالب و نوشته متن توسط استاد محمد عارف ملکزاده

میرزا عبدالملک متخلص به پهلوان غوری از قوم پهلوان فرزند ارشد مرحوم ارباب علم میباشد که در سال 1285 هجری در قریه عاشقان قدم به جهان فانی گذاشت. موصوف در طفولیت درس و تعلیم را در مدرسه قریه فرا گرفت و در جنب سائر علوم حسن خط را نزد ملامحمود و مولوی غلام رسول که در خطاطی مهارت کم نظیر داشتند آموخت. از آنجائیکه در آن زمان مکاتب رسمی وجود نداشت سوئیۀ فراگیری سواد و دانش وی برای اشغال مأموریت های دولتی وقت مناسب بوده به همین دلیل به حیث مأمور دولت در ولسوالی تیوره مقرر گردید که طبق اصطلاح و عادت همان زمان به میرزا مشهور شد. میرزا عبدالملک دارائی شہامت و مدیریت فوق العاده بوده و از احترام عام و خاص برخوردار بود. ووظایف دولتی را در غور{تیوره} پر چمن، تولک، چغچران و هرات ایفا نموده است. او شخص نہایت با نزاکت بوده همیشه لباس منظم می پوشید طوریکه از تصاویرش پیداست او شصت سال قبل دریشی لکس، تمیز و شیک داشته با کلاه پوست سر لوچ و لنگی که ذوق و سلیقه عالی آنرا در پوشیدن لباس نشان میدهد.

مرحوم وکیل فخر الدین خان از شخصیت های برجسته تاریخ غورکه در عکس قرار دارد از دوستان نزدیک میرزا ملک خان بوده که به سلسله معرفی شخصیت های غور عندالموقع به معرفی آن خواهیم پرداخت.

هر چند سائر برادران میرزا عبدالملک خان چون مولوی غلام رسول، وکیل دین محمد خان که نماینده مردم غور در ولسی جرگه سال 1328 هـ ش برابر با 1949 میلادی بود، حاجی ارباب اعظم، ارباب دوست محمد خان، ارباب محمد گل که نماینده ولسی جرگه زمان شاه امان الله خان یعنی در سال 1307 هـ ش برابر با 1928 میلادی بود، و صوفی جان محمد هر کدام به نوبه خود از نعمت سواد و دانش برخوردار بودند. مولوی غلام رسول در علوم دینی و حسن خط شهرت فراوان داشت. ارباب محمد گل خان شخص سیاست مدار و با اداره بود که افتخار عضویت لوئی

جرگه دوران شاه امان الله خان را داشت و وکیل دین محمد خان و حاجی ارباب اعظم به تمام کتب دري مروج همان وقت تسلط کامل داشتند و عمدتاً حافظ، شهنامه، فردوسی، بیدل، سعدی و سائر کتب ادبی مشغله روز مره شان بود حتی بر خی را مانند شهنامه، حافظ و آثار نظامی را حفظ داشتند. اما میرزا عبدالملک خان هم شاعر و هم نویسنده بر جسته بود که آثار قلمی و نمونه های شعر آن تا هنوز در دست است. او شخص قوم دوست بود و به غور افتخار میکرد حاکمان وقت که مأموریت دولتی را به مفهوم خود کامگی و ظلم بر رعیت میدانستند همیشه با مر حوم میرزا ملک در گیر و مواجه بودند او کمتر اجازه میداد تا حاکمان از وظایف دولتی سوء استفاده نموده بر مردم ظلم نمایند. آخفا و اخلاف میرزا عبدالملک شعر های وی را که بگونه های متنوع سروده شده است همیشه زمزمه میکنند و رساله های تحریری آن را در دست دارند.

نمونه های شعر میرزا عبدالملک خان به این شرح است اوهم مانند سائر آزادگان عرصه ادب در پهلوئی سروده های دیگر شعر های آمیخته با مزاج های عشقی را سروده که شعر ذیل نمونه آن است.

گل اندام

لب اندر لب چو شهد ناب دیدم
 به پاها تیشه زن فرهاد دیدم
 ز هجران دیده را خونبار دیدم
 دو چشمان تو را خماری دیدم
 تو را از جمله گی سردار دیدم
 دو مژگان تو را خونخوار دیدم
 دو ابروی تو را شه مار دیدم
 شفا از بهر هر بیمار دیدم
 لب ت برگگی گلی گلزار دیدم
 فتاده صد تن افگار دیدم
 که او را بس حزین و زار دیدم
 نشسته زخم ناسوفار دیدم
 تو را چون مایل اغیار دیدم
 که میلش را به مرغزار دیدم

گل اندامم تو را در خواب دیدم
 گرفتم همچو شمشاد در آغوش
 منم با فرقت ای مه گرفتار
 چرا بی رحم باشی ای ستمگار
 اگر خوبان عالم جمله حور اند
 برای کشتن این عاشق زار
 الف بینی دو زلفتین تو لام است
 دهان سر چشمه آب حیات است
 رف دندان چو در آب دار است
 به امید وصال ای گل اندام
 ازین جمله یکی از عاشقان است
 گل اندامی زده تیری بچانم
 سخن را مختصر کردم گل اندام
 منال ای پهلوان بیهوده هر شب

1_ مرغزار قریه است به غرب ولسوالی تیوره

میرزا عبدالملک خان به یکی از دختران کوچی که همیشه در فصل بهار از فراه طرف سیاه بند غور کوچ میکردند نیز دل بسته بود، و او

شعر را به مناسبت آمدنش در برج ثور 1330 در منطقه دهن جال که در غرب ولسوالی تیوره موقیعت دارد و محل عبور قافله کوچی ها از بالای دریای غور است سروده که به شرح ذیل میباشد.

ماه بکوائی

بیامد ماه بکوائی نشانم
جلو دار شتر گشته خرامان
به هفت برج ثور سروروانم
مرارفتار او کرده پریشا

ن

به عزم سیر آب های سیاه بند
لباس قرمزی در برگرفته
که سازد نوش آن لعل شکر خند
دل و جان مرا اخگر

گرفته

شتر را میکشد با قعر دریا
گهی خیزان گهی غلتان

تماشا

گهی اخره 1 به آب افتد گهی اوش
بز و میش و شتر یکجا فغان ساز
صراط مالداران است دهن جال
که می آید درینجا جمع خوبان
چرا ای پهلوان حیران بماندی
بر آید حی و های های پر جوش
تماشاه می کند آن سرو طنناز
عبور نازنینان است هر سال
فرورد غلغله از نازنینان
که حیران بارهی خوبان بماندی

1- اخره واوش که منظورش به پشتو خر و شتر مالداران بوده است.

موصوف به همین ارتباط شعر را به شکل شیر و شکر سروده که آخر مصرعه هایش به کلیمات پشتو ختم میشود که ناشی از گرایش های عاشقانه آن به دختر کوچی است و آن شعر چنین است.

دختر کوچی

که آن ماه جهان نن راغلی ده
زماشر مید ورخ پوشید لی ده
که آن نامهربان خه ویلی ده
چو آهوی ختن تشتیدی ده
که از شهر ختا آخستلی ده
به جمع خوب رویان ایتلی ده
که کوه ودشت را روشن کری ده
به ید قدرت خود ایشلی ده
ولی از مردمان غشتلی ده

ز هجران سینه ام سوزید لی ده
سر راهش نستم با تماشاه
نکرد یکدم تحمل تا پیرسم
ز نزدم آن پری روئی فراهی
نسیمش تازه میسازد مشامم
نهال قامتش سرو خرامان
نظر افگن به صحرائی سیابند
ببین حسن نیکویش را خداوند
به افسو سم که بینم آن پری را

که باران از هوا اوریدلی ده
که با دشت و بیابان لوی سوی ده
سر و مال و دل جان و کری ده
که آن لعل بدخشان لیدلی ده
کتابت رتبه ام حق و کری ده

به دیدن آمدم پای زیارت
گلی صحرا نشین ما ست اما
فدائی چشم آهونی غزالش
فغان برخواست از جان هوسناک
منم عبدالملک از ملک غورات

به هر حال میرزا عبدالملک خان در هر لحظه که میخواست طور بداهه شعر می سرود ذوق و قریحه سر شارش زبان زد عام و خاص بود هر چند او در برخی موارد سختگیر بود اما در عین حال پیرو طریقت و از مریدان سید عبدالباقی جان و پیر تولی پرچمن بنام شا امان الله بوده سروده به این ارتباط دارد که ذیلا نقل میشود.

کم کم

ندیدم یک گلی بی خار کم کم
ز سالی کرده اند این کار کم کم
که هستند عاشق دیدار کم کم
سر خود تا ندید بر دار کم کم
کجا یوسف به او شد یار کم کم
که تا بیند رخ دلدار کم کم
گرفته گوشه ی غار کم کم
ز فیض حق شود سر شار کم کم
فشرده گوش هر آغیار کم کم
به تولی واقف اصرار کم کم
خراسان، ملک ری تا تار کم کم
نظر کن با حزین زار کم کم
کنون کرد شمه اظهار کم کم

بگشتم در جهان ای یار کم کم
بدیدم جاهل و دانا به یکجا
چو دیدم سالکان راه حق را
به مطلب کی رسد آن عاشق زار
زلیخا تا نگشت از راه باطل
تراشید بی ستون فرهاد محزون
چو وامغ از غم عذرا زمانی
هر آن سالی که گیرد راه حق را
به مثل نسل ساقی سید باقی¹
گرفته فیض از نخل امانی²
برفته صیت فیض با کمالش
دران ساعت که با جوش و خروشی
که باشد پهلوان³ از مخلصانش

1- سید عبدالباقی جان

2- شاه امان الله پیر تولی

3 خود میرزا عبدالملک متخلص به پهلوان بوده

با وصفیکه ولایت غور دران وقت داخل تشکیل حکومت اعلی هرات بوده باز هم مر حوم میرزا عبدالملک در اثنائی وظیفه در هرات احساس غربت میکرده عشق و علاقه خود را نسبت به غور در سروده هایش به نمایش گذاشته چون حکومت وقت روی

ملحوظات حضور وی را در غور تحمل نمیکرد وی را بدون رغبتش به هرات تبدیل نمودند و اواز کار دفتر ودیوان در هرات راضی به نظر نمی رسد. و به همین دلیل سروده خود را رنگ غربت داده.

سوز هجران

قلم از خون دل سر میزنم من
به جدول میکشم تصویر حسنش
رموز عشوه از دلبر چو دیدم
نویسم نامه از سوز هجران
کند تقدیم به صد تعظیم و اکرام
سمندر وار می سوزم به آتش
مرا تکلیف می سازد به دیوان
ز دست چرخ بی رحم ستمگار
رفیقم روز و شب با من رفیق است
مرا معذور دارد غربت جاه
که باشد پهلوان گوید دیگر بار

خیال روی دلبر میزنم من
گمان از ماه خاور میزنم من
شدم بسمل که پر پر میزنم من
به بال آن کبوتر میزنم من
گلاب از مشک و عنبر میزنم من
بین غوطه به آگر میزنم من
قلم ناچار به دفتر میزنم من
فغان با نزد داور میزنم من
سخن از غور و ساغر میزنم من
ازان این حرف ابتر میزنم من
قدم با سوی تیور میزنم من

و در جای دیگر چنین سروده است.

مرا غربت چنان افسرده دارد
که هر چند عزم میسازم به رفتن
فراق دوستان دارد کبابم
نویسد یک بیک حال دلم را
مزن لافی که می سوزم ز هجران
مده در عدن با دست نا اهل
چو شیران با آش زنجیر جزائر
رفیق من مپیچ با زلف سنبیل
چو شد در بحر غربت پهلوان بند

دل و جان مرا پژمورده دارد
ولسی زنجیرم آب و دانه دارد
کجا تاب و توان این خامه دارد
چرا که استخوانم ناله دارد
که سوز شمع را پروانه دارد
بهائیی در را در دانه دارد
که روباه جاه به هر ویرانه دارد
که قدر زلف او را شانه دارد
ازان شب تا سحر افسانه دارد

مرحوم میرزا عبدالملک خان دارائی رساله های شعری زیاد است که به خط و قلم خودش تحریر یافته و فعلا به دسترس نواده هایش قرار دارد و او همچنان داستان دانشور را که به یازده مجلس مشهور است و توسط مرحوم میرزا محمد مستمند غوری به سلک نظم در آورده شده بود به خط و قلم خود ش تحریر نموده که دارای هشتاد و یک صفحه است. ما درین جا صرف نمونه خط میرزا مرحوم را کاپی نموده ایم تا من حیث یادگار تاریخی در صفحات ادبی و هنری جام غور برای همیشه باقی بماند. در اخیر صفحه توجه فرمائید. این شعر از سال 1318 هـ ش برابر با 1939 میلادی میباشد، یعنی قدامت تاریخ آن تقریبا 67 سال است

میرزا عبدالملک خان در لویه جرگه در سال 1320 هـ ش برابر با 1941 میلادی که در عهد ظاهر شاه دائر گردید من حیث نماینده مردم غور انتخاب شد و شرکت نمود. با وصفیکه ارباب علم پدر میرزا عبدالملک 101 سال عمر کرد اما بر عکس او خیلی جوان بود که جهان فانی را وداع گفت. پدر میرزا عبدالملک خان ارباب علم خان از جمله دلیران بود که افتخار سر لشکری تعداد از غوریان را که در سال 1880 میلادی در جنگ میوند علیه انگلیس ها شرکت کرده بودند به عهده داشت و ملا مجذوب فاسکی از شاعران هم عصرش شعری را به وصف وی سرود که لازم دانسته میشود قسمت ازین شعر درین جا ذکر گردد.

مجدوب می سراید.

علم خان نطفه میر هزار است	نبیری پهلوانان یادگار است
دل آسارا پسر نادر جوانمرد	سلیمان را برادر با وقار است
همایون طالع و اقبال میمون	به عزو جاه و حشمت بختیار است
به چوگان گوی میدان می رباید	به رخس ناز چون رستم سوار است
بخوان از نعمت حق سفره انداز	ز حاتم دست بسته آشکار است
بجمع هم سران بر سر حد غور	به از لهراسب و اسفندیار است
به مصر عاشقان ¹ اینها به شوخی	خریدارش چو یوسف نا شمار است
بپائی بیرق اسلام مجذوب	به حمد الله که بنشسته قرار است

1. عاشقان. مراد قریه عاشقان محل سکونت ارباب علم است.

میرزا عبدالملک خان در حالیکه چهل و شش سال داشت بتاريخ 27 حمل 1331 هـ ش روز چهارشنبه جهان فانی را در شهر هرات وداع گفت و به دروازه خشک در خواجه تاکی هرات دفن گردید و فعلا مرقد ایشان با سنگ نوشته زیبا درانجا وجود دارد که علاقه مندان و دستدارانش حین ورود به هرات به زیارتش میروند. موصوف سه فرزند داشت بنام های محمد آصف، عبدالغفور و میرزا عبدالرحمن ملک زاده که همه از علم و دانش کافی بر خوردار بودند و در شعر و ادب دست بالائی داشتند. محمد آصف در عنفوان جوانی قریب به یازده ماه بعد از فوت پدر در مه حوت 1331 هـ ش داعیه اجل را لبیک گفت. میگویند نهایت خوش سیرت و متحمل بود و همیشه مانند پدر لباس تمیز و شیک می پوشید شخص نویسنده و خویش سیرت بود هم دوره هایش او را بنام آصف جان میگفتند و حتی همه اقارب آن آنرا آصف جان مسگفتند تصویر وی را که در دست داشتم و با استفاده از فرصت و یاد آوری از صدمین ساگرد تولد پدرش

درین قسمت جا دادام او از بر کت توجه پدر از نعمت سواد و دانش
بر خوردار بود.
اما دریغ که در زیر این سقف کبود همگی باید ذائقه مرگ را به
چشند واو خیلی جوان بود که جهان فانی را وداع گفت و به لقاء
الله پیوست.



میرزا عبدالرحمن خان ملک زاده پسر میرزا عبدالملک خان تا زمان ظهور طالبان در قید حیات بود وی که پدر داکتر ابراهیم ملک زاده بود از مخالفین شدید طالبان به شمار می رفت در تمام کشمکش ها ومقاومت ها علیه طالبان اشتراک داشت تا اینکه بتاريخ 23 سنبله سال 1377 هـ در اثر مریضی که عاید حال شان شد وفات نمود. ودر حال حاضر یک فرزند میرزا عبدالملک عبدالغفور نام که دوبار شرفیاب زیارت خانه خدا گردیده تا هنوز در قید حیات است

چو زلف پادشاه شور بخانه
 چه که تویت بر آغوشهای شادوی
 شبانه نان نفت نوش کردی
 پیری نه آسبنزه خاطر فریب
 سید چشم جوهر خلد ساز
 چو گشت در بغل چون جان شیرین
 خج عیونم در می انداخته بست
 پس از نگار از لحاف بر میان کش
 گرفت ز من کسین در آغوش
 گهی شب اندر آغوشش کشیدی
 گزیدی که لبش بدندان
 که از بچه گذشته آید کردی
 گهی از شوق وصل جان نوازش
 شبش راتا سحر دستار کشتی
 که آن هند بر بند اول آرام

نبوت کرد طرح علقه نه
 کمر در خانه هند می کشادی
 پیرهن ساره در آغوش کردی
 ز آسبنزه های هند می جانم ریب
 بعدت تازه روی نهرم آواز
 بهمه خسته و از خسته و آسین
 که تا خواب پری در شسته بست
 کشیدی جانب دلدار دیگر
 آغوشهای گل اندام عقب پوش
 شکر از چشمه آغوشش چشیدی
 گهی بست بگردن زلف زبانی
 چو یادش آمدی فریاد کرد
 ز دیده آب دادی کس و نازش
 سحر گاه نه بخانه باز گشتی
 هنوز از خواب غمخشی نیکشود، بادام
 بیالین